

سردرگم در ترجمه‌ای نامفهوم



مرغ بر بالا پَران و سایه‌اش
می‌دود بر خاک پَران مرغ و ش
ابلهی صیاد این سایه شود
می‌دود چندان که بی‌مایه شود
بی‌خبر کان عکس آن مرغ هواست
بی‌خبر که اصل آن سایه کجاست
تیر اندازد به سوی سایه او
ترکشش خالی شود از جست و جو
ترکش عمرش تهی شد، عمر رفت
از دویدن در شکار سایه تفت
مولانا

شده است. اما به نظر می‌رسد او تنها کسی نبوده که چنین می‌اندیشیده است. مضمون چنین گفته‌ای را بارها به گونه‌های مختلف در سخنان افراد دیگر هم شنیده‌ایم و می‌شنویم؛ از دست درکاران متون علمی گرفته تا تولیدکنندگان و خوانندگان متون ادبی و به ویژه شعر. به باور بسیاری از کسان که در کار ترجمه‌اند، تغییر در فرایند ترجمه کاملاً بدیهی، معلوم و مشخص است. مثلاً بسیار شنیده‌ایم که گفته‌اند «ترجمه‌ی خالص وجود ندارد»، «هیچ ترجمه‌ای صد در صد دقیق نیست»، یا «ترجمه هرگز کاملاً وفادارانه و صادقانه نخواهد بود».

میزان وفاداری مترجم به متن اصلی، یا بهتر بگوییم به نویسنده و مؤلف، در متون مختلف متفاوت است. به عبارت دیگر یکی از تفاوت‌هایی که میان ترجمه‌های مختلف هر اثر وجود دارد، میزان همین «تغییر» است که مترجم در متن اصلی به وجود آورده است. بدیهی است که بهترین مترجمان کسانی هستند که در عین رعایت حداکثر وفاداری به متن اصلی، فهم متن ترجمه‌ی آنان برای مخاطب آسان‌ترین باشد.

اما، بعید نیست که بسیاری از ما تا کنون حتی نام «میگوئل اوناونو» را نشنیده باشیم، چه رسد به سخنانش. طبیعی است، چون او ایرانی نیست، به فارسی نوشته و به ویژه در حوزه‌ای خاص کار می‌کرده است. اما بی‌گمان همه‌ی ما ابوعلی سینا (۴۲۸-۳۷۰ ق/۱۰۳۷-۹۸۰ م)، فیلسوف بزرگ و پزشک نامدار ایرانی در جهان اسلام را کم یا بیش می‌شناسیم و درباره‌اش شنیده‌ایم. چون این بخت را داشته‌ایم که آگاهی‌مان از زندگی و احوال او از بسیاری از فیلسوفان و دانشمندان ایرانی جهان اسلام بیش‌تر باشد و این آگاهی به ویژه به علت زندگی‌نامه‌ای است که «ابوعبید جوزجانی» (۴۳۸ ق/۱۰۴۶ م) شاگرد وفادار او نوشته و به یادگار گذاشته است.

خلاصه، بوعلی ۱۰ ساله است که

همه‌ی قرآن و بسیاری از مباحث ادبی روزگار خود را فرا می‌گیرد. در این سن پدرش او را نزد سبزی‌فروشی به نام «محمود مسّاحی» که حساب هندی می‌داند، می‌فرستد. بوعلی از او حساب هندی می‌آموزد. در این هنگام دانشمندی به نام «ابوعبدالله ناتلی» (حسین بن ابراهیم الطبری) که مدعی فلسفه‌دانی است، به بخارا، شهر محل زندگی بوعلی، می‌آید. پدر بوعلی او را در خانه‌ی خود جای می‌دهد و بوعلی را وامی‌دارد که نزد او به آموختن فلسفه بپردازد. بوعلی نزد این استاد به خواندن «مدخل منطق ارسطو» می‌پردازد و سپس به خواندن کتاب‌های «منطق» ارسطو و شرح‌هایی که دیگران بر آن‌ها نوشته‌اند، روی می‌آورد. او همزمان بخشی از کتاب «عناصر یا اصول هندسه» اثر «أقلیدس» را نزد «ناتلی» می‌خواند و سپس بقیه‌ی کتاب را به تنهایی مطالعه و مسائل آن را حل می‌کند. آن‌گاه خواندن کتاب معروف «المجسطی» اثر «بطلمیوس» ستاره‌شناس بزرگ یونانی را نزد «ناتلی» آغاز می‌کند. استاد «ناتلی» پس از خواندن مقدمات کتاب وقتی به شکل‌های هندسی آن می‌رسد، رو به بوعلی می‌کند و از او می‌خواهد بقیه‌ی کتاب را خودش به تنهایی بخواند.

از آن به بعد بوعلی به تنهایی به خواندن و آموختن متون و شرح‌های کتاب‌هایی در طبیعیات و الهیات می‌پردازد و کار را تا جایی که پیش می‌برد که به گفته‌ی خودش «درهای دانش به رویش گشوده می‌شود».

در این زمان است که بوعلی به دانش پزشکی گرایش می‌یابد و خواندن کتاب‌های پزشکی را آغاز می‌کند. بوعلی در اندک زمانی در پزشکی چنان مبرّز می‌شود که پزشکان برجسته برای حل مسائل خویش به او مراجعه می‌کنند. بوعلی به درمان بیماران می‌پردازد، تجربه می‌اندوزد و همزمان به مطالعه‌ی فقه و مناظره با دیگران ادامه می‌دهد.

استاد ابوعلی سینا در این هنگام ۱۶ سال

اگر شماره‌ای از یکی از نشریه‌های علمی یا آموزشی را، مانند همین نشریه‌ای که در دست دارید، ورق بزنیم، به آسانی درمی‌یابیم که بخشی از آن را متون ترجمه شده تشکیل می‌دهند. جای تعجب نیست، چون همه‌ی علم آدمی در سرزمین ما تدوین نمی‌شود و لاجرم باید آن را از جوامع دیگر بگیریم و وارد کنیم. این علم در آن جوامع به زبان ما نوشته نمی‌شود و ناچار علم سوار بر زبان بیگانه از راه می‌رسد، پس ناگزیر از ترجمه‌ی آن ایم.

هنگامی که مترجم به قصد ترجمه‌ی متنی از زبانی بیگانه به فارسی، قلم در دست می‌گیرد، یا آماده‌ی ضربه‌زدن بر کلیدهای صفحه کلید رایانه‌اش می‌شود، معمولاً نخستین پرسشی که در ذهن او ساخته می‌شود این است که می‌خواهم برای چه کسی ترجمه کنم و دومین پرسش هم غالباً چنین است که هنگام برگردان تا چه اندازه باید به متن وفادار باشم.

می‌گویند «میگوئل اوناونو»^۱ فیلسوف و نویسنده‌ی اسپانیایی (۱۹۳۶-۱۸۶۴) گفته است که «اندیشه، بدون تغییر از زبانی به زبان دیگر منتقل نمی‌شود» و این گفته در مقاله‌ها، کتاب‌ها و سخنرانی‌های راجع به ترجمه و انتقال اندیشه به فراوانی از وی نقل

بیش تر ندارد. پس از آن، یک سال و نیم دیگر به آموختن و مطالعه سپری می کند. این بار به ویژه مطالعه‌ی کتاب‌های منطق و فلسفه را پیگیرانه و سختکوشانه از سر می گیرد. او بدین شیوه همه‌ی دانش‌های زمان خود را فرا می گیرد. خود او سال‌ها بعد می گوید: «آنچه در آن زمان می دانستم، به همان گونه است که اکنون می دانم و تا به امروز چیزی بر آن نیفزوده‌ام».

بوعلی در این هنگام نزدیک به ۱۸ سال دارد و در منطق، طبیعیات و ریاضیات چیره دست است. پس از آن بار دیگر به الهیات و به خواندن کتاب «متافیزیک (مابعدالطبیعه) ارسطو» روی می آورد.

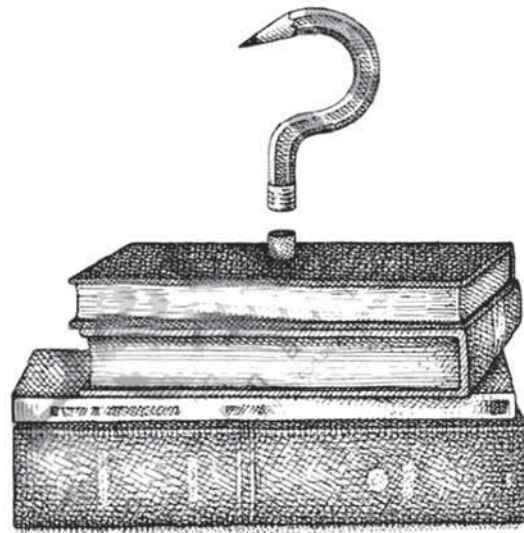
اما در این هنگام مشکلی بر سر راه بوعلی جوان سر برمی دارد و او را عاجز و نومید می کند: او کتاب «مابعدالطبیعه»ی ارسطو را هرچه می خواند، نمی فهمد. روزها و هفته‌ها از پی هم می گذرند. بوعلی کتاب «مابعدالطبیعه» را زمین نمی گذارد. آن قدر آن را می خواند که سطر به سطر و واژه به واژه‌ی آن را حفظ

می کند. بوعلی خود می گوید که کتاب «مابعدالطبیعه»ی ارسطو را ۴۰ بار خوانده، چنان که متن آن را از حفظ داشته، اما هنوز محتوا و مقصود آن را نمی فهمیده است. وی در این حالت نومید می شود و به خود می گوید: «این کتابی است که راهی به سوی فهمیدن آن نیست».

اما در اوج نومیدی، گویی معجزه‌ای در جهت فهم «مابعدالطبیعه»ی ارسطو روی می دهد: روزی در بازار کتاب فروشان، مردی کتابی را به بهایی ارزان بر ابوعلی عرضه می کند. آن مرد از ابوعلی می خواهد که کتاب را به قیمت سه درهم بخرد، چون صاحبش به این پول سخت نیازمند است. ابوعلی نخست از خریدن کتاب خودداری می کند، چون معتقد است که آن کتاب به

دردش نمی خورد. اما سرانجام به سبب اصرار مرد فروشنده آن را می خرد و به خانه می برد. همان غروب خواندن آن را آغاز می کند و شب هنگام همه‌ی مقصود و محتوای کتاب «مابعدالطبیعه» بر او روشن می شود.

چه شد؟ ماجرا از چه قرار بود؟ چه معجزه‌ای روی داده بود؟ در واقع معجزه‌ای در کار نبود، بلکه مشکل بوعلی چیزی نبود، جز همین موضوع مورد بحث ما، یعنی «سردرگم در ترجمه‌ای نامفهوم». در واقع



نخستین ترجمه‌ای که بوعلی برای خواندن و فهمیدن «مابعدالطبیعه»ی ارسطو انتخاب کرده بود، ترجمه‌ی مناسبی نبود. بی گمان این مترجم به علت عدم تسلط به موضوع یا به زبان یونانی، ترجمه‌ای نامفهوم ارائه داده بود و بوعلی شب‌ها و روزهای خود را بی جهت در خواندن آن ترجمه‌ی نامفهوم تلف کرده بود.

عنوان آن کتاب که بوعلی با تردید در بازار کتاب فروشان به سه درهم خرید و به خانه برد، «اغراض ارسطو طالیس فی کتاب مابعدالطبیعه (مقاصد ارسطو در کتاب متافیزیک)» بود و مؤلف آن کسی نبود به جز «ابونصر فارابی».

ویژگی کتاب «فارابی» چه بود؟ در احوال «فارابی» نوشته‌اند که او در سال ۲۶۰ ق. در

روستایی نزدیک «فاراب» خراسان قدیم به دنیا آمد. از بزرگ‌ترین دانشمندان اسلامی قرن چهارم هجری بود و او را به القاب «معلم ثانی»، «استاد الفلاسفه» و نیز «ملک الحکما» می خواندند. پدر فارابی از سران سپاه مرزنشین بود. فارابی در جوانی طی سفری طولانی و پررنج به بغداد رفت و نزد استادان بزرگ زمان، به تحصیل منطق و فلسفه‌ی یونان پرداخت. پس از اندک زمانی به زبان‌های فارسی، ترکی، عربی، سریانی و یونانی تسلط کامل یافت و در فهم فلسفه‌ی یونان به پایه‌ای رسید که او را «معلم دوم» خواندند. معلم اول ارسطوست و پس از ابونصر هیچ کس دیگر را معلم نگفته‌اند.

معما حل شد. اگر یک بار دیگر همین چند سطر شرح حال او را بخوانیم، به احتمال زیاد به ویژگی کتاب «اغراض ارسطو طالیس فی کتاب مابعدالطبیعه» پی خواهیم برد. کلید معما این جاست: «فارابی به زبان‌های فارسی، ترکی، عربی، سریانی و یونانی تسلط کامل داشت». بنابراین نیازی به ترجمه‌ی متون نداشت. او اصل آن مرغ‌هوا را در اختیار داشت و لذا عمر در دودن در شکار سایه‌ی تفت

هدر نمی داد.

توضیحات

۱. این مقاله، با همین عنوان، به قلم سردبیر این نشریه، به شکلی دیگر قبلاً در نشریه‌ی کتاب ماه علوم و فنون به چاپ رسیده، ولی در این جا به تناسب موضوع تغییراتی در آن داده شده است.

۲. مطالب مربوط به شرح زندگی نامه‌های ابوعلی سینا و فارابی از کتابخانه‌ی دیجیتال مرکز دایرةالمعارف بزرگ فارسی، به نشانی <http://www.cgie.org> گرفته شده است.

زیرنویس
1. Miguel de Unamuno y Jugo